

# بنیادگرایی: پذیرش خرد ابزاری و

## نفی خرد بازانديش

Boss/Wee Research Group on  
The Current Situation of Religious  
Lite and its Challenges to the  
Ecumenical Movment

### موضوع مقاله: بنیادگرایی دینی

نویسنده: هنریش شایفر

Heinrich Schafer

معرفی و تلخیص: حسن محدثی  
منبع: ارسال شخصی نویسنده به دفتر مجله  
محل رجوع: <http://j.iid.org.ir>

#### بنیادگرایی دینی چیست؟

نویسنده با طرح این نکته که بنیادگرایی امروزه یکی از مهمترین طوق حضور دین در زندگی روزمره فرهنگ و سیاست است، مقاله خود را آغاز می کند و به ذکر نمونه هایی از جنبش ها و اجتماعات دینی بنیادگرا می پردازد. در نظر وی، خود اصطلاح "بنیادگرایی" مشکل آفرین است. مثلاً می توان پرسید چه تفاوتی بین سنت گرایی و بنیادگرایی وجود دارد؟ آیا بنیادگرایان تمامیت طلب (integrist) هستند؟ آیا بنیادگرایی فقط عملی مسیحی و محدود به مسیحیت محافظه کار است؟ آیا بنیادگرایی صورت خاصی از قشری گری انجیلی است یا مقوله وسیع تری از خلق و خوی اجتماعی و سیاسی است به طوری که حتی می توان در مورد بنیادگرایی فراسالارانه غربی نیز سخن گفت. در این مقاله چنان در تعریف مفهوم بنیادگرایی چند و چون نشده و ترجیح بر این بوده است که اشکال بنیادگرایی مسیحی بیشتر مورد توجه قرار گیرد و بنیادگرایی با توجه به محتوای جهت گیری های فکری و عملی این مصادیق بررسی و ارزیابی شود. نقطه عزیمت نظری مقاله تلقی بنیادگرایی به مثابه بدینامی کلاً مدرن است. بنیادگرایی پاسخی مدرن به هسته خودمدرنیته یعنی بازاندیشی (reflexivity) است.

طبق نظر آیزنشتاد بازانديشي در برنامه مدرن نه تنها بر امکان تفسیرهای متفاوت از مینش های بنیادی و مبنایی موجود در یک جامعه یا تمدن خاص متمرکز شده است بلکه پذیرش پیشینی این گونه مینش ها و الگوی پهلای مرتبط با آنها را در معرض پرسش قرار می دهد. بازانديشي سبب آگاهی از امکان وجود مینش های متعقد می شود که می توان آنها را تحت مناقشه و چون و چرا قرار داد.

بازانديشي از دوره رنسانس به این سو، به ویژگی مهم زندگی انسانی بدل شده است. ازایش ذهنیت مدرن در عصر رنسانس و با دکارت و از جنبه دینی با لوتر، فرد از خود به عنوان کسی که می تواند تصمیم بگیرد و مسؤول تصمیماتش باشد آگاهی یافته است. با بسط و تقویت تساهل پس از وقوع جنگ های دینی و نیز ثنوی شدن مشروعیت سیاسی در انقلاب فرانسه سیاست به قلمرویی بدل شد که در آن تصمیمات به نحوی بازانديشانه اتخاذ می شود و در نهایت منجر به مقلص و خود وجود انسانی نیز به مثابه امری تاریخی و در نتیجه در تغییر دائمی و نسبی در برابر دیگر امکانات تلقی شد. مدرنیته متضمن احساس خودمختاری، امکان ایجاد طبقی از هویت های اجتماعی و آگاهی شکل داری و یکی اجتماعی و سیاسی از طریق رویه های دموکراتیک است. آگاهی از اینکه امکانات و ارزش های انجیلی کسی که موجب تقویت تساهل شده و آگاهی از مخاطره خودآگاهی مدرن را مورد هجوم قرار داده است، تیرا یعنی انسان سازنده زندگی اجتماعی و انسانی است. بیان این زندگی دیگر منکی بر اعمالان و ارزش های برین نتیجه بطور این آدمی دیگر اطمینانی به استواری، پایداری و تدریسی نظم اجتماعی ندارد و اعتماد او جانی خود را به مخاطره می دهد. به این ترتیب بازانديشي نقش قاطعی در ایجاد هویت مدرن و نیز زندگی اجتماعی و سیاسی ایفا می کند.

ویژگی دوم مدرنیته خرد ابزاری و نیز توسعه فناوریانه و سیاسی است. کنش اقتصادی و سیاسی از سلطه روحانیون و اشراف رهایی یافته است. منطق بیست سازی اقتصادی، نیروی عظیمی را وارد عرصه روابط اجتماعی، سیاسی و



زندگی خصوصی کرده است... جنگ‌های استعماری، استثمار و سلطه بر بخش بزرگ جهان در سیاست نیز حضور جهان گسترده خرد ایزاری را نشان می‌دهد. غرب مدرن در نزد دیگر فرهنگ‌ها به مثابه خلی جنگ شناخته شده است که بی‌رحمانه ثروت آنها را استثمار و شرایط خود را به زندگی اجتماعی و سیاسی آنها تحمیل می‌کند. واکنش علیه غرب در ابتدا واکنش علیه این چهره مدرنیته است. حال پرسش این است که خود این واکنش از منظر منطقی پیروی می‌کند؟

به این ترتیب در مبانی نظری بحث بنیادگرایی به مثابه پدیده‌ای مدرن و واکنشی تلقی می‌شود. مقاله مملو از این گونه نکات درخشان و خواندنی است و زرف‌نگری نویسنده درباره موضوع خواننده را به تأمل وامی‌دارد. موضع فکری یاریک‌بینانه نویسنده مشخص مقاله را نیز دشوار می‌کند. به نظر وی در مدرنیته دو نوع خرد فعال است که می‌توان آنها را از هم تمیز داد: خردبازاندیش و خرد ایزاری. مدرنیته بازاندیش متضمن عمل سیاسی دموکراتیک، تساهل ناشی از تکتو، حقوق بشر، گفتمان سیاسی باز و از این قبیل است و مدرنیته ایزاری متضمن توسعه تکنولوژیک، سلطه استعماری، وحدت فرهنگی، بسط و گسترش از طریق جنگ و سلطه سراسری خرد ایزاری (اقتصادی) است. هر دو مشخصه مدرنیته بر دین تأثیر می‌نهند. بازاندیشی برابر با آگاهی رشد یابنده است از شکاف ناگوار بین زمان حال و زمانی که متن مقدس عرضه شده است. در عین حال، خرد ایزاری آدمی را پیش از پیش از هنجارها و ارزش‌های سنتی رها می‌کند و به همان سان مراجع دینی و منتقدان را مورد تهدید قرار می‌دهد. با تمایز میان عرصه عمومی و خصوصی از یکدیگر، دین به موضوع انتخاب شخصی بدل می‌شود و اقتدار دینی قدرت‌ش را بر جامعه از دست می‌دهد و همان‌طور که دین عقب‌نشینی می‌کند، آزادی افزایش یافته و مدیریت فنی آینده بیش از پیش ذیوی و مخاطره همه‌جایی می‌شود. این به آن معناست که آینده به نحوی آگاهانه وابسته به کنش اکنون انسان‌ها دانسته می‌شود و به این ترتیب احساس اعتماد عمیق و رضامند به آینده جهان از دست می‌رود.

در اینجا شیفر به متن مقدس اشاره می‌کند و می‌گوید: دیگر سخت است معتقد باشیم که کل جهان در دست اوست. امنیت وجودشناختی پیشین و اینکه حقیقت مطلق سازمان دهنده جهان اجتماعی است از دست می‌رود و کارکرد ایجاد اعتماد به آینده جهان در دوران مدرن را اسطوره‌های سکولار مدرنیته برعهده می‌گیرند. در مدرنیته روایت‌های متون مقدس در بنیاد کامل جهان و آینده خوش، جای خود را به حکایت‌های بزرگ تحول فنی، اجتماعی و حکایت انقلاب و بهبود آید می‌دهد. است. پیشگویی کهن کمال نهایی، صورتی سکولار

یافته است. تاریخ اکنون فرایندی غایت‌شناختی است که به دوران کمال مطلوب منتهی می‌شود. اما از پایان قرن بیستم به این سو، مخلوده‌های رشد مشهود و چارچوب زمانی شبه‌دینی هویت مدرن - انتظار اکمال ابدی - به کلبوس‌های قیامت‌بینانه بدل شده است.

به نظر می‌رسد بنیادگرایی واکنشی فنی و سیاسی به این وضعیت کلی باشد. نگاه دقیق به بنیادگرایی نشان می‌دهد که فقط در ارتباط با مدرنیته بازاندیشانه ضد مدرن است اما استقرار در دوران مدرنیته ایزاری را کاملاً می‌داند و به مدرنیته ایزاری به مثابه دستاویزی علیه برخی از تهدیدهای مدرنیته نظر می‌کند. به این ترتیب بنیادگرایی تغییر اساسی پارادایم تمدنی در آستانه مدرنیته را واژگون می‌کند: بازاندیشی مشروعیت و سازمان‌یابی روالتمد و نسبی زندگی سیاسی و اجتماعی به نحوی آگاهانه است. آنجا که مدرنیته بازاندیشی، تساهل و کثرت‌گرایی را قرار می‌دهد بنیادگرایی حقیقت مطلق را به مثابه جهت‌گیری سازمان‌یابی اجتماعی مستقر می‌کند. بنیادگرایی با مدرنیته پدید می‌آید و ریشه‌های آن را نیز می‌توان در قرن نوزدهم آمریکا یافت. بنیادگرایی راهبردی دینی برای کسب یا کسب دوباره است. دیدگاه‌هایی بمنظور عمل در وضعی که بحرانی تلقی می‌شود. این راهبرد:

(۱) هویت خود را از حامیان مطلق می‌گیرد (نظیر خدا، متن مقدس، قرآن، روح و...).

(۲) مدعایی انحصاری در باب حقیقت و اعتبار ارائه می‌کند.

(۳) تا آنجا که ممکن است می‌خواهد هر آنچه متقولات از آن است تحت سلطه قرار دهد.

(۴) تا نقطه معینی با راهبردهای بلند دفاعی هویت فرهنگی همراهی می‌کند (یعنی با سنت‌گرایی). بنیادگرایی چگونه عمل می‌کند؟

بنیادگرایی به مثابه ایدئولوژی‌ای است که به طرفدارانش دسترسی به حقیقت مطلق را القا می‌کند. در اینجا نویسنده بین یقین دینی خالص و مطلق‌گرایی آگاهانه تمایز نظر می‌شود. پس بنیادگرایی مطلقیت و قدرت را پدید می‌آورد. دیگر آنکه محتوای بنیادگرایی ممکن است متفاوت باشد اما راهبرد همیشه یکی است. بنابراین بنیادگرایی از آما به کاربرد متن مقدس وابسته نیست. نویسنده مدعی است بنیادگرایی برای نیسج مردم به کار می‌رود. متون مقدس بنیادگرایی همچنین در نظر بازاندیشی نیست. بنیادگرایی از مطلق قدرت بهره می‌گیرد. این مطلق بر اساسی محتوای موضوعات یا اعمال متفاوتی خلق می‌کند که به‌طور کلی می‌توان آنها را به چهار مرحله تقسیم کرد: نخست به متخصصان دینی رابطه‌های شناختی بین مطالبات جمعیتی خاصی در یک وضعیت متغیر و یا بحرانی از یک طرف و برخی عوامل فرهنگی از طرف دیگر ایجاد می‌کند.

دوم، آنها یک رابطه جمعی ثابت را با موضوع دینی معینی پدید می‌آورند، مثلاً رابطه‌های عقلانی با یک کتاب، یک شخص عارف، یک روح، یک مقام قضایی یا روحانی و...

سوم، عاملان دینی با این موضوع کسب هویت می‌کنند و مطلقیت (منصور) موضوع دینی را به خود نسبت می‌دهند.

چهارم، این عاملان - مطلق مطلقیت موضوع دینی‌ای که با آن کسب هویت کرده‌اند - برای منشیات اجتماعی و دینی خود اعتباری مطلق و جهانشمول قائل می‌شوند. بنیادگرایی چگونه ایجاد می‌شود؟ از سنت‌گرایی تا بنیادگرایی

یکی از مباحث مهم این مقاله فرایند شکل‌گیری بنیادگرایی به دنبال بسط و گسترش مدرنیته و ارزش‌های آن است. هر این بحث نویسنده به منبرهای گوناگون اجتماعی - سیاسی پرداخته و تضادهای طبقاتی و ارزشی را در شکل‌گیری بنیادگرایی مورد توجه قرار داده است. وی همه انواع بنیادگرایی را با یک بینش کلان جامعه‌شناختی در باب تحولات جهانی شدن بررسی و نیز بر تفاوت‌های انواع بنیادگرایی‌ها تأکید کرده است. بحث از مصادیق و انواع بنیادگرایی در این قسمت از مقاله پررنگ‌تر از بخش‌های دیگر است.

نسبت بنیادگرایی با سنت مدرنیته و دین

در بخش دیگر مقاله نسبت بنیادگرایی با سنت و مدرنیته بررسی می‌شود. در این بحث نویسنده دلایل خود را درباره مدرن بودن بنیادگرایی ذکر می‌کند ضمن آنکه به نسبت آن با سنت نیز توجه دارد. در انتهای مقاله رابطه دین و خرد مدرن مورد بحث قرار می‌گیرد و نویسنده پیشنهادهایی مطرح می‌کند. او معتقد است که هر سنت‌گرایی بنیادگرا نیست، اما ممکن است به دلیل موضع نظامی سنت‌گرا، از درون‌شان بنیادگرایی و بنیادگرایان پدید آیند. او معتقد است که سازمان‌یابی دموکراتیک جامعه و وجود امکانی برای مشارکت هر فرد در منافع حاصل از رفاه اجتماعی و تسبیر صلح‌آمیز، مطلوبیت رادیکالیسم بنیادگرایانه را تضعیف می‌کند. وی بر این نکته تأکید می‌کند که برای یافتن پاسخی برای بنیادگرایی فنی، خود دین باید موفقه مهمی از این پاسخ باشد. وی معتقد است که به رغم خصوصی شدن دین، عقلانی دینی همچنان می‌تواند در جامعه حضور پر اهمیتی داشته باشد. بنیادگرایی سکولار منور سبب فقدان نسبی شده است. نوع می‌تواند در درک حقایق مثبت و مثبت تأکید کند و نشان دهد که فر مغفبه با امر عالی هر انسانی نسبی نیست. لذا حضور می‌تواند بنیاد استواری برای استواری و زندگی خود داشته باشد و این می‌تواند هم با ذره‌ری برای آسیب آگاهی از مخاطره و فقدان مطلق باشد که مدرنیته پدید آورده است و هم با ذره‌ری برای مطلق‌گرایی مخرب بنیادگرایی دینی